

Dizful (II, 622-627)

131 AGUSTOS 1992

Delituc-Ablic (COO)

G. G. Lorimer 256.39/0/LORD

04 KASIM 1991

ilim dalı: COO

madde: Dizful 040546

A. Br. : c. VII, s. 340

B. L. : c. VI, s. 3120-3121

F. A. : c. , s.

M. L. : c. III, s. 642

T. A. : c. XIII, s. 397

131 AGUSTOS 1992

- Dizful

MADDE TAYİNLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN



Dizful

آثار و افکار صدرالدین کاشف دزفولی

سیدعباس حسینی قائم مقام

تولد و خانواده

شهر دزفول یکی از شهرهای استان خوزستان است که در ۱۷۰ کیلومتری اهواز قرار دارد و اساساً خطه خوزستان و بالخصوص شهرهای دزفول و شوشتر پهلیمان عامل و بزرگان بزرگواری را در خود پروراند است، بطوری که بررسی شرح احوال بزرگان این سرزمین خود مجال وسیع و رساله‌ای قشور را می‌طلبد و ظاهراً بعضی جسته و گریخته بدین کار همت گمارده‌اند. و آنچه که این حقیر بالوجدان در مورد مردم بعضی از شهرهای این استان یافتم، تدین و تعبد عمیق آنان به شرع انور و احکام نورانی

آن است که این خصیصه می‌تواند اثر نفس قدسی و نفس مسیحایی عالمان عامل آن خطه باشد. آقاسیدصدرالدین کاشف دزفولی در چنین شهری و در جوار مرقد جناب دانیال نبی (ع) و امامزادگان بزرگواری چون امامزاده سبزوآ (ع) از فرزندان حضرت امام موسی بن جعفر (ع)، در خانواده‌ای مذهبی تولد یافت. آنطور که خود آنجناب در مقدمه یکی از کتب خویش مرقوم داشته‌اند، تاریخ تولد او شب یکشنبه ۱۸ صفر ۱۱۷۴ هـ. ق بوده است.

پوپر سپس به ملاحظات دیگری در ابطال‌پذیری رسید. که آنها را به منزله نقدهای متمم تلقی نمود و نظریه خود را نگهداشت و از سوی برخی از فیلسوفان علم نیز نقدها و تمیمه‌هایی بر ابطال‌پذیری ارائه شد تا آنجا که به ظهور فرضیه‌های دیگری در تشخیص مسائل علمی منجر شد.

در این مقطع به دلیل این که مقصود مستقل این نوشته، تحقیق همه جانبه در ملاک تعیین مسأله علمی نیست از بررسی و نقد آنها خودداری می‌شود و به چند اشاره‌ای که به چند فرضیه یادشده انجام گرفت اکتفاء می‌کنیم، مقصود اصلی نقدی گذرا و موجز بر مبانی علمی و اجتهادی در مورد فرضیه‌های علمی است، از این رو عرضه چند تئوری مذکور در زمینه سازی آن مقصود کفایت می‌کند. اکنون پس از ارائه این تئوریا به مرحله تميمی بحث، منتقل شده و چند فرضیه‌ای را که شرحشان رفت مورد نقادی قرار می‌گیرد و آنگاه نظریه‌ای را که در زمینه ملاک شناسائی علم به آن رسیده‌ام و موسوم به نظریه نقدپذیری است عرضه می‌دارد.*

یافت‌وی از یک جهت دید هیچ مشاهده‌ای تهی از فرضیه وجود ندارد و از جهت دیگر دیند صدق و کذب یا خطا و صواب اموری نسبی نیستند بلکه فرض آنها مساوی است با طرد نسبی و اذعان به مطلقهای معرفتی و از جهت سومین ملاحظه کرد که هر قدر شواهد موافق یک فرضیه فراوان باشد منطقاً عدم صدق آن امکان دارد، سپس به خصلت عجیبی در فرضیه‌های علمی برخورد زیرا دید فرضیه‌ها با همه تردید آمیزی منطقی که در برابر شواهد مثبت و موافق بروز می‌دهند در مقابل شواهد منفی و مخالف بنسبت سست و شکننده‌اند وی تشخیص داد که این شکننده‌گی عجیب فرضیه‌ها در برابر شواهد مخالف از یک بنیاد منطقی محض برمی‌خیزد که همان اصل عدم تناقض است.

زیرا از طرفی هر فرضیه علمی بیانگر یک قضیه کلی است و از طرف دیگر هر یک از شواهد مخالف به مثابه موجه جزئی‌های است که قضیه کلی را نفی می‌کند و چون بین موجه جزئی و موجه کلیه تناقض است از این رو فرضیه‌ها با حتی یک شاهد منفی ابطال شده و از خط خارج می‌شوند.

هم دارای قابلیت صدق نسبت نقد پذیری با معنی داری و قابلیت صدق عموم و خصوص مطلق است.

با نظریه نقدپذیری، علم به مرحله دیگری وارد می‌شود، بسیاری از مسائلی که تاکنون علمی محسوب نمی‌شده‌اند، به قلمرو علم بار می‌تابند و همچنین بسیاری از مسائلی که گمان می‌رفت علمی باشند از حرم آن کنار گذارده می‌شوند. بر اساس این نظریه، علم و فلسفه دارای یک قلمرو می‌باشند و از جنبه ساختار گزاره‌ای با هم تمایز ماهوی ندارند هر چند با این وصف هر کدام از مشخصاتی برخوردارند که با توجه به آنها منطقهای فلسفه و علم از یکدیگر متمایز می‌گردند.

* در این بخش از مقال بطور مختصر چند فرضیه در باره شناخت علم راستین از علم غیر راستین تشریح شد. در بخش آتی، این فرضیه‌ها مورد نقادی قرار می‌گیرد و پس از نقد آنها به عرضه نظریه‌های دیگر در این زمینه پرداخته میشود که ملاک علم را نقد پذیری می‌داند نه ابطال پذیری یا تحقیق پذیری و یا تشدید پذیری احتمالاتی یا مشخصات دیگر، زیرا ماهیت مسائل علمی به هیچ یک از امور مذکور قوام ندارد. به این معنی که می‌توان یک گزاره علمی داشت بی آنکه ابطال پذیر یا تحقیق پذیر و یا از لحاظ احتمالی تشدید پذیر باشد، اما نمی‌توان یک گزاره علمی بدون خاصیت نقد پذیری داشت. اگر یک گزاره به معنایی که بیاید نقد پذیر نباشد، گزاره علمی نیست، گرچه با اینکه علمی نیست می‌تواند هم دارای معنی باشد و

"Kirdēr's Inscription," in *The Sassanian Rock Reliefs at Naqsh-i Rostam*, Iranische Denkmäler, Lieferung 13, ser. 2, *Iranische Felsreliefs I*, Berlin, 1989. J. de Menasce, tr., *Le troisième livre du Dēnkart*, Paris, 1973. M. Shaki, "Two Legal Terms for Private Property," in P. Gignoux and A. Tafazzoli, eds., *Mémorial J. de Menasce*, Louvain, 1974, pp. 327-36. Idem, "The Dēnkart Account of the History of the Zoroastrian Scriptures," *Archiv Orientalní* 49, 1981, pp. 114-25. F. Vahman, *Ardā Wirāz Nāmag. The Iranian "Divina Commedia"*, London, 1986, esp. pp. 225-27. E. W. West, tr., *Contents of the Nasks*, Pahlavi Texts 4, SBE 37, Oxford, 1892. R. C. Zaehner, *Zurvān. A Zoroastrian Dilemma*, Oxford, 1955.

(MANSOUR SHAKI)

DEŽ-E RŪYĪN (or Rūyīn-dež, Brazen fortress), castle belonging to the Turanian king Arjāsb (see ARJĀSP) and conquered by Esfandīār (q.v.), son of the Kayanid king Goštāsb. It has also been called "brazen city" (*al-madīna al-ṣofriya*; Ta'ālebī, *Ġorar*, p. 522). In Goštāsb's absence Arjāsb attacked Balḵ, killing Lohrāsb, Goštāsb's father, and taking captive the king's two daughters, Homāy and Behāfarīd (*Šāh-nāma*, Moscow, VI, pp. 142 vv. 102 ff., 202 vv. 641 ff.; Ṭabarī, I, p. 678; *Ḳomānī* and *Bāḡāfara*), whom he imprisoned in Dež-e Rūyīn. Goštāsb returned to Balḵ, but it was only when Esfandīār was released from Dež-e Gonbadān (q.v.) that Arjāsb was defeated and fled to Tūrān (*Šāh-nāma*, Moscow, pp. 141-52, 157-63; Ṭabarī, I, pp. 678-79; Ta'ālebī, *Ġorar*, pp. 282-98). Then Esfandīār set out, accompanied by the captive Turanian Gorgsār, to whom he had promised command of Dež-e Rūyīn, in order to exact vengeance for Lohrāsb's blood and to free his two sisters. After completing *haft k'vān* "the seven labours," Esfandīār arrived at the fortress, to which he gained entrance by disguising himself as a merchant. He killed Arjāsb, freed his two sisters, and set fire to the fortress (*Šāh-nāma*, Moscow, pp. 166-90, 192-204, 212; Ṭabarī, I, pp. 679-80; Ta'ālebī, *Ġorar*, pp. 300-38), which was described as a single, fortified castle reaching to the heavens, in which there were fountains and all kinds of plants and trees, so that the inhabitants had no need for the outside world (*Šāh-nāma*, Moscow, pp. 169 vv. 54-59, 184 vv. 305-11; Ta'ālebī, *Ġorar*, p. 304). This feat of Esfandīār was often alluded to by classical Persian poets (e.g., *Ḳāqānī*, pp. 243, 257, 412, 719, 787; *Qaṭrān*, p. 312).

Because the city of Bukhara was also designated as *madīnat al-ṣofriya* (Ta'ālebī, *Ġorar*, p. 522) and *šārestān-e rūīn* (Naršaḳī, pp. 26, 30, 61), Josef Markwart concluded that *dež-e rūyīn* was an epithet for Paykand, a city 5 farsangs west of Bukhara (1938, pp. 160-61; idem, *Provincial Capitals*, p. 35). According to one account (*Nozhat al-qolūb*, ed. Le Strange, p. 81), Dež-e Bahman (q.v.) has also been

called the "Brazen castle."

Bibliography: (For cited works not given in detail, see "Short References.") Bal'amī, ed. Bahār, pp. 662-66. Qewām-al-Dīn Faṭḥ Bondārī, tr., *Šāh-nāma*, ed. 'A. 'Azzām, 2 vols. in 1, I, Tehran, 1349 Š./1970, pp. 336-51. Ebn al-Balḵī, p. 52. Gardīzī, ed. Ḥabībī, p. 14. Afzal-al-Dīn Ebrāhīm Ḳāqānī Šervānī, *Dīvān*, ed. Z. Sajjādī, Tehran, n.d. J. Markwart, *Wehrot und Arang. Untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen Landeskunde von Ostiran*, Leiden, 1938. Meskawayh, *Tajāreb al-omam*, ed. L. Caetani, VII/1, Leiden, 1909, pp. 56-58; tr. A. Emāmī, I, Tehran, 1369 Š./1980, pp. 84-85. *Mojmal*, ed. Bahār, p. 52. Ḥakīm Šaraf-al-Zamān Qaṭrānī Tabrīzī, *Dīvān*, ed. M. Naḳjavānī, Tabrīz, 1333 Š./1954.

(AḤMAD TAFAZZOLĪ)

DEŽ-E SAFĪD (White fortress), Iranian fortress located near the border with Tūrān and conquered by Sohrāb, son of the Iranian hero Rostam by the Turanian princess Tahmīna. Sohrāb, searching for his father, advanced into Iran and arrived at this fortress, which was guarded by another Iranian hero, Hojīr. Hojīr came out alone to fight Sohrāb but was defeated and taken prisoner. Then Gordāfarīd, Gozdaham's daughter (see below), put on armor and advanced on Sohrāb, but she was defeated and captured. Sohrāb, however, realized that she was a woman and released her. He then took possession of the fortress and plundered it (*Šāh-nāma*, ed. Khaleghi, II, pp. 130-37).

The guardianship of Dež-e Safīd seems to have been in the hands of the Gozdaham family. According to some manuscripts of the *Šāh-nāma*, Gozdaham was the castellan (*kūrṯvāl*) of this fortress during the above-mentioned episode (ed. Khaleghi, I, p. 130 n. 1). He seems to have held the same post (*deždār*) from as early as the reign of the Kayanian king Nōḡar (*Šāh-nāma*, ed. Mohl, I, p. 408 vv. 331-32; cf. ed. Khaleghi, I, p. 305 v. 306). After the murder of the Iranian prince Sīāvaš, on the order of Afrāsīāb, the Iranian hero Gīv, son of Gūdarz, was sent on a secret mission to Tūrān to find Kay Ḳosrow, son of Sīāvaš, and bring him to Iran. Gīv succeeded in locating the young prince and his mother, Farangīs. On the journey to Iran they crossed the river Oxus (*Šāh-nāma*, ed. Khaleghi, II, pp. 419-50) and, according to one tradition, arrived at Dež-e Safīd, where Gostaham, son of Gozdaham, lived, apparently also as castellan (*Šahmardān*, p. 325; cf. *Šāh-nāma*, ed. Moscow, II, p. 182 vv. 175-76; ed. Khaleghi, p. 130 n. 12).

Bibliography: Šahmardān b. Abī'l-Ḳayr, *Nozhat-nāma-ye 'alā'ī*, ed. F. Jahān-pūr, Tehran, 1362 Š./1983.

(AḤMAD TAFAZZOLĪ)

DEZFÜL (< Dež-pol "Fortress bridge"), *šahrestān*

012ful

دليل الخليج

20 MAYIS 1991

c-1

القسم الثاني

Suzer (2432-2433) c

Dizful

140546

Third Day net Value
4906-12
956.3310
Taxid No. : L.A.R.O

الجزء الخامس

تأليف: ج. ج. لوريمر

طبعة جديدة معدلة ومنقحة
أعدتها قسم الترجمة
بمكتب صاحب السمو أمير دولة قطر

طبع على نفقة
الشيخ خليفة بن حمد آل ثاني
أمير دولة قطر

الذي تحت سلطتها ٤٠,٠٠٠ تومان سنوياً . وكان يمسك حساباتها موظف يسمى «المستوفي» يعينه المحاسب العام ، وهو ديوان من دواوين الحكومة المركزية . وكانت مدينتا ديزفول وشوشتر تداران داخلياً بطريقة غير نظامية بمعرفة زعمائهما المشاغبين . ولكن كان لأعيان السادة والمجاهدين والملاات نفوذ معتبر في المسائل العامة هناك . وكان للحاكم الايراني قليل من السلطة الفعالة بحيث إن عامله كان يقتل او يطرد قبل نهاية سنة من حكومته .

الفلاحية والمحمرة

وكانت أعظم قوة في المقاطعة كلها خلال هذه الفترة اذا استثنينا خانات البختياري ، الذين كان نفوذهم منتشرأ في الاحياء الشمالية من عربستان ، هي قوة شيخ قبيلة كعب الذي كان مقره في الفلاحية ، وكان هو الاقوى سلطاناً بصورة عامة في احياء الفلاحية والمحمرة والأهواز وجراحي وهنديان .

وكان اشرف الخان مطلقاً على قبيلته ، وبصورة معتبرة على قبيلة محسن . كما دان له بولاء مشكوك فيه نوعاً ما قبائل الباوية وبنو تميم . ويبدو أن الاشراف (١) الذين كانوا ضمن القبيلة الاخيرة في ذلك الوقت لم يكادوا يدينون له بأي ولاء . وكانت قوته الحربية من كعب ومحسن والحيادر حوالي ٧٠٠٠ مقاتل منهم ثلاثة آلاف من المشاة المسلحين جيداً بالبنادق والفرس . والباقون مجهزون بالسيوف والحراب كيفما اتفق .

ومن المحتمل أن يكون الشيخ قادراً على تجنيد قوات اضافية ولكنهم لم يكونوا مجهزين بأسلحة ناعمة . وتكونت مدفعية الشيخ من ثلاثة مدافع انجليزية صغيرة ولكنها صالحة للعمل ومركبة بدقة ، ويعمل عليها ٤٠ فارسياً تدربوا على يد خبير هارب من المدفعية الفارسية . وكان عنده

(١) كان الاشراف ظاهرين في ذلك الوقت بانهم من الكثرة بحيث انه يبدو ضرورياً أن نفترض أنهم يمينهم بنو تميم العالويون .

سلطان الحكومة المركزية الايرانية بشكل فعال او غير قليل الفاعلية الى شواطئ شط العرب .

ولم يكن الصراع قائماً على ملكية المحمرة بين تركيا وايران فقط ، ولكن أيضاً بين شيخ كعب وشيخ المحسن . وهذا جعل التاريخ السياسي للمقاطعة في هذا الوقت مختلطاً جداً حتى إنه يحسن بنا أن نترك تقسيمنا المعتاد للموضوع . ونعالج الاحداث تقويمياً متى كانت متعلقة بالمصالح التركية والايرائية . ولكن المصالح البريطانية والمصالح الاجنبية الاخرى ستعالج منفصلة عن الموضوعات الاخرى ويخصص لها موضع خاص للفترة كلها .

التقسيمات الادارية لعربستان ١٨٣٤

في بداية حكم محمد شاه كانت عربستان مكونة من ثلاثة اقسام ادارية . ديزفول وشوشتر التي كانت اسماً تحت حكم موظف تعينه الحكومة المركزية . ثم الفلاحية والمحمرة التابعة لمشيخة كعب الوراثة . ثم الحوزيه التي كانت تحت ولايات وراثية لسلاسلات من السادة والعرب .

شوشتر وديزفول

وكان الحاكم الايراني لعربستان يقيم عادة في ديزفول ويشمل سلطانه هذه المدينة وشوشتر وبعض القبائل العربية المعتمدة على هذين المركزين وعلى الاحياء الملاصقة لها مباشرة . ونادراً ما تعدى حرس الحاكم ٥٠ أو ٦٠ فارساً . وكانت ارزاقه التي يجمعها بنفسه تبلغ ٥٠٠٠ تومان او ٢٥٠٠ جنيه استرليني . وكان الدخل المقرر للحكومة المركزية على الاقليم

البحرية الهندية ، ومن المراجع الاخرى النافعة :

- مارون س٠١٠ ديبور ، رحلات في لوريستان وهرستان ١٨٤٥ ، لوفتس ، رحلات وابحاث في كلديا وسوسيا في ١٨٥٧ ،
- لورد كيرزون ، فارس والمسألة الفارسية ١٨٩٢ ،
- ملازم أن٠ن ، ويلسون ، ملخص علاقات الحكومة البريطانية مع قبائل ومشايخ عربستان ١٩١٢ .
- مختارات بومباي رقم ٢٤ ، الخليج الفارسي ١٨٥٦ ذو قيمة عرضية .